

جخ امروز
از مادر نزاده ام
نه
عمر جهان بر من گذشته است.

نزدیک‌ترین خاطره‌ام خاطره‌ی قرن‌هاست.
بارها به خون‌مان کشیدند
به یاد آر،
و تنها دست‌آوردِ کشتار
نان‌پاره‌ی بی‌فائقِ سفره‌ی بی‌برکتِ ما بود.

«بحران هویت یا هویت بحران»

شاید این بر خلاف روال مرسوم باشد که بررسی نقد یا برخوردرفیقی را بدون توصیف ویژه‌گی‌ها و عمل کرد آن رفیق آغاز نمایم ولی من با شناختی که از رفیق احمد موسوی دارم مطمئنم خرده‌ای به این عمل من نخواهد گرفت. از این رو من ویژه‌گی‌های رفیق احمد را به انتهای این مطلب موکول می‌کنم. چرا که آشنائی ما با دیدگاه‌های یکدیگر حکایت سال‌های طولانی گذشته و حال را در بر دارد و آزمون و آزمودن تازه‌ای نیست. تجربه دو دوران (درون و بیرون از زندان) نشان داده که با داشتن اختلافات دیدگاهی و نقد کوبنده و سازنده بیگانه نیستیم و من به شخصه ارزش خاصی برای رفقای مقاوم چپ رادیکال و کمونیست داخل زندان قائل هستم. شاید در رابطه با دیدگاه‌ها، نگرش‌ها و عمل کردها، شدیدترین انتقادات را، نسبت به همدیگر داشته باشیم، ولی مطمئن هستم انتقادهای ما از بار رفاقت و ارزش دوست داشتن یکدیگر ذره‌ای کم نخواهد کرد.

و در همین جا لازم می‌دانم ضمن قدردانی از احمد عزیز و نکته‌سنجی‌اش به دو موضوع متفاوت در مطلب نوشته شده‌اش، اشاره‌ای داشته باشم.

رفیق احمد موسوی برخوردی (نقدی) به قسمت نخست مصاحبه من با نشریه پیام فدائی شماره یکصد تحت عنوان «**حذف هویت سیاسی جان فشانان قهرمان کمونیست، با کدام توجیه و کدام منطق!**» نوشته‌اند (این مجموعه مصاحبه از یونی تا اواسط آگوست 2007 انجام گرفته است) که لازم می‌دانم نکاتی را پیرامون این برخورد (نقد) بیان کنم تا اگر نکات مبهمی در این مصاحبه بوده برای این رفیق عزیز و دیگر عزیزان روشن شود.

الف-

ابتدا به اصلی‌ترین و کلیدی‌ترین نکاتی که به گمانم در این برخورد (نقد) نهفته می‌پردازم و آن هم در هم آمیزی بحران هویت به جای هویت یک بحران است.

رفیق مان احمد، با شناختی که از من چه در زندان و تا حدودی خارج از زندان دارد به یقین این را می‌داند که من نه از گذشته شرمساری دارم و نه «حال» درمانده‌ای. گذشته‌ای که برای احمد شاید بدون شبهه باشد ولی به کار بردن کلماتی مثل «شرمساری» از سویش، نوشته انتقادی را از حد مورد انتظار و سبک برخورد سالم فروتر می‌برد. امیدوارم این «فرو افتادن» از سطح فضای برخورد رفیقانه، همچون گذشته، جایی برای ادامه نداشته باشد.

فکر کنم گذشته‌ام برای احمد و همه همبندیان روشن است، و صد البته قضاوت در خصوص امروزم را به دیگران وامی‌گذارم. ولی احمد عزیز، می‌دانی که امروزه، تمام تلاشم در جهت افشای جنایات سرمایه‌داری به ویژه سرمایه‌داری حاکم بر ایران (رژیم جمهوری اسلامی) بوده و مسلماً می‌دانی که هیچ کاری بدون نقص و ایراد نیست. تنها سکوت و انفعال است که بی‌نقص در منجلاّب خود می‌پوسد.

بگذریم، من فرض را بر لغزشی لحظه‌ای و یا بیان نادقیق در نوشته احمد می‌گذارم، به احتمال فراوان رفیق احمد از شرمساری این منظورها را نداشته و نشان می‌دهد پندار او

درخصوص ترس از بحران هویت من چیز دیگری است که زخمی بر حنجره رفیق عزیزم نشانده است.

نکته مورد اشاره احمد عدم ذکر وابستگی سازمانی برخی جانفشانان انقلاب در شکنجه گاه های رژیم جمهوری اسلامی است. من دوباره این قسمت از مصاحبه را اینجا می آورم:

«پیام فدائی: آیا کسانی را می شناسید که در زندان به چهره های مقاومت تبدیل شدند؟ اگر آری لطفاً نام آن ها را بگویند.»

پاسخ: چهره های مقاوم در زندان کم نبودند و کسانی که شاخص مقاومت باشند هم کم نبودند. البته خیلی از چهره ها هیچگاه شناخته نشدند و هیچ زمانی نامی از آنها برده نخواهد شد. این چهره های گمنام برگ های زرین مقاومت در زندان بودند اما از کسانی که من می شناسم و می توانم نام ببرم:

1- منصور اسکندری (دکتر مهران) از زندانیانی که شخص لاجوردی شناسائی کرده بود و بر اساس گفته خیلی از زندانیان، خود لاجوردی شخصا در شکنجه و بازجویی او شرکت داشت.

2- واژگن منصوریان، از بچه های رده بالای پیکار که در زیر شکنجه علیه رژیم شعار می داده.

3- زهرا (اشرف) بهکیش پس از نجات او از خودکشی با سیانور به شدت شکنجه و در زیر شکنجه به جانفشانان مبارزه طبقاتی پیوست.

4- علیرضا سپاسی آشتیانی که شرح ماقوع او یکی از حماسی ترین مقاومت های زندان بود.

5- رفیق گمنامی از کرمانشاه. بهار سال 62 بود که من مجدداً برای بازجویی به زیر زمین 209 رفتم. منتظر بسته شدن به تخت توسط روح الله، شکنجه گر بودم که یکی از بچه های کرمانشاه را آوردند (مثل اینکه تازه دستگیر شده بود). احساس می کردم هیکل درشتی دارد چرا که با تقلا و تلاش فراوان او را بجای من به تخت بستند. من در گوشه ای قرار داده شدم. قبل از شروع کابل زدن، بازجوها از در نصیحت شروع به نطق کردند و پس از مدتی در حالی که او را مخاطب قرار می دادند گفتند بهتر است قبل از کابل خوردن هر چه می دانی بگوئی. اما این دلاور کرمانشاهی با لهجه شیرین خود گفت: می دانم ونمیگم. میتانی بگیر. این جمله خشم چند بازجویی که او را دوره کرده بودند را برانگیخت و با تمام وجود شروع به زدن کردند. تا 90 ضربه را شمردم، سه یا چهار بازجو به نفس نفس افتاده بودند ولی حسرت یک آخ از طرف این دلاور به دلشان مانده بود. من داشتم بال در می آوردم و احساس نیروی عجیبی می کردم که با مشت ولگد مهدی، دستیار روح الله روبرو شدم. او با خشم به من حمله کرد و بعد مرا به راهرو بالا منتقل کرد. دیگر نفهمیدم چه بر سر دلاور کرمانشاهی آوردند.

6- «باراباس»، نام مجاهد 16 ساله ای بود که بر اساس تعریف های زندانیان (سینه به سینه) به طور حماسی در مقابل شکنجه گران ایستاده بود و مقاومتش زبانزد بود.

این قصه (مقاومت های قهرمانانه و حماسی زندانیان سیاسی در دهه 60) سر دراز دارد. اگر همه زندانیان باقی مانده از آن دهه، دیده ها و شنیده های خود را بیان کنند باز هم گوشه ای کوچک از این مقاومت ها بیان شده است. در واقعیت هم از شهرها و شهرستان ها ما کمتر خبر داریم. مثلاً در اراک از عبدالرضا ماهیگیر، و یکی دیگر از یارانش می توان نام برد که نه تنها در زندان بلکه در خارج از زندان هم مردم از مقاومت او و یارانش سخن فراوان نقل می کردند.»

همان گونه که می بینید من 6 زندانی مقاوم را از میان انبوه زندانیان سیاسی ایران نام می برم که اتهام دو نفر آن ها را برای آشنایی خواننده ذکر می کنم، اتهام دلاور کرمانشاهی را هنوز هم که هنوز است، نمی دانم و سه نفر از چهره های شناخته شده جنبش انقلابی را بدون ذکر وابستگی سازمانی آن ها نام می برم. عدم ذکر سازمان آن ها نیز بیشتر از آن جنبه است که خواننده را با «توضیح و اوضحات» خسته نکم. چرا که نام و وابستگی تشکیلاتی رفقا ی جان فشان منصور اسکندری (دکتر مهران) ، اشرف بهکیش و علیرضا سپاسی را برای خواننده آشناتر از آن دانستم که دوباره آن را گوشزد کنم. علاوه بر این، برخی چهره ها در تاریخ مقاومت و مبارزه از مرز گروه، سازمان و یا حزب فراتر می روند. از آن جمله اند کاک مصطفی سلطانی، علیرضا سپاسی آشتیانی، سیامک اسدیان (اسکندر)، میر هادی کابلی، علیرضا شکوهی، اشرف بهکیش، منصور اسکندری و دهها و صدها جانفشان دیگر. اینان نماد جنبش انقلابی هستند، اینان به تعبیر شاملو «دل به دریا افکنانند، به پا دارنده توفان ها».

اینان «عضو سازمان کار هستند، عضو سازمان عشق، عضو سازمان فردا» (با برداشتی از شعر سعید سلطانیپور، «چهار حرف»)... احساسم این است که با چنین درکی، از روند مبارزه طبقاتی و انقلابی و نیز جانفشانان این راه، «حذف» هویت سیاسی این انقلابیون کمونیست معنایی ندارد. کار توضیحی و روشنگرانه، همیشه نیاستی به یک سبک و سیاق صورت پذیرد. نوشتن تاریخ چنین مبارزینی، هنوز در آغاز راه است.

باری، شاید من در این بخش از مصاحبه کوتاهی کرده باشم ولی بهتر بود صبر می کردی و کل آن را میخواندی و سپس قضاوت می کردی اما تو که میدانی آتشی که در قلب من زبانه می کشد هیچگاه خاموش نخواهد شد و این عشق فراموش نخواهد شد. آتش عشق به کارگران و زحمتکشان که تبلور آن را در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در کوران قیام و بعد از قیام می دیدم و سپس آن را در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) یافتم، از بین نرفته و نخواهد رفت ولی رفیق عزیز:

من هویتم برای خودم مشخص است. همواره آن را «جار» زده ام. و هرکسی هم که بخواهد بداند، می داند حتی در آخرین برنامه پالتالکی اتاق گفتگوهای زندان هم آن را بیان کردم. بله من یک «اقلیتی» هستم، هنوز هم خودم را هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) می دانم. اما کدام اقلیت؟ کجاست اقلیت؟ کجاست آن سازمانی که پس از انشعاب بدون امکانات با تلاش رفقا منصور اسکندری، سیامک اسدیان، محسن مدیر شانه چی، رفیق یدالله گل مژده (نظام)، احمد غلامیان لنگرودی (هادی)، محمد رضا بهکیش (کاظم)، اشرف بهکیش، نفیسه ناصری، سعید سلطانیپور، منوچهر کلانتر، فرهاد سروشیان و..... جان گرفت، باز سازی شد و در کوران مبارزات فعالانه مشارکت داشت؟ چه کسی شاقول و ترازوی سنجش میزان «اقلیتی» بودن یک فرد یا نبودن آن است؟

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، بیان خواست کارگران و زحمتکشان در دوره تاریخی معین و در پراتیک واقعی مبارزه طبقاتی بود که امروزه نیز تاکید برچنین آرمانی و چنین پراتیکی موضوعیت و ضرورت دارد. برآستی کدامیک از این جریانات موجود می تواند داعیه و پرچم داری آن سازمان باشد؟ به دور و بر خود نگاه کرده ای؟ کدام یک از این افراد شباهت اندکی با رفقای نام برده دارند؟ من دچار بحران هویت نشده ام بلکه در صدد بررسی هویت این بحران که دامنگیر سچفا شده است هستم.

احمد عزیز به درون تشکیلات سازمان فدائیان (اقلیت) نگاهی بکن! به جز رفقای زندانی چند نفر را می شناسی که در تمامی این بحرانهای سازمان بریاد ده و آسیب زنده به جنبش انقلابی دخیل نبوده اند؟

با در نظر گرفتن نکات فوق فکر می کنم کسانی باید شرمنده باشند که پرچمدار این بحرانها بوده اند و حتی کار را به تغییر نام و آرم یک سازمان با قدمتی 37 ساله کشانده اند. خلاصه کنم، تشابه اسمی نباید موجب شود که سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت) را با دسته ها و محافل گسسته از این جریان تاریخی یکی گرفت.

ب-

این مصاحبه تنها بخش اولیه مصاحبه طولانی من با نشریه پیام فدائی است مطمئنا" اگر این رفقا مایل بودند قسمت های بعدی آن را هم چاپ خواهند کرد.

مسئولیت نوشتاری تمامی این مصاحبه بعهد خودم می باشد چرا که رفقای نشریه پیام فدائی فقط طرح سؤال کردند و من پاسخ دادم.

1- تمامی مطالب درج شده در نشریه پیام فدائی عینا" همان مطالب و انشائی است که من به کار برده ام حتی بدون ادیت کردن از سوی تحریریه نشریه.

2- انجام این مصاحبه بر اساس شناخت کامل از دیدگاهها و تفکرات رفقای پیام فدائی صورت گرفته که نافی استقلال دیدگاهی و نظری من نبوده و نیست.

3- تنها زیر نویس شماره (1) که توضیحی در خصوص رفیق جانفشان اشرف بهکیش است از طرف من نیست و این رفقا نوشته اند.

4- همان طور که می دانید، تاکنون من با نشریات، رادیو و تلویزیون های مختلفی برای افشای جنایات جمهوری اسلامی گفتگو داشته ام و این مصاحبه نیز بدور از نظرات

تشکیلاتی حاکم بر نشریه پیام فدائی صورت گرفته است. ضمن احترام به نظرات این رفقا، من به عنوان یک کمونیست مستقل این مصاحبه را انجام داده ام و این مصاحبه در رابطه با خاطرات من از زندانهای جمهوری اسلامی بوده و نشان دهنده برخورد و مواضع من نسبت به رفقای سازمان فدائیان (اقلیت) نبوده و از این رو یاد آور می شوم خود را وارد بحث های حاشیه ای دو تشکیلات نخواهم کرد. چرا که ترجیح می دهم، هر موضعی در قبال هرکدام از این دو تشکیلات داشته باشم را به صورت شفاف و به روش خودم پیش ببرم.

بحثم را خلاصه کنم، با نکته اصلی رفیق عزیزم احمد موسوی در خصوص عدم حذف هویت سیاسی جان فشانان، کاملاً موافقم و هیچ مشکلی در این باره وجود ندارد، ولی عدم ذکر وابستگی سازمانی برخی از جانفشانان، به این دلیل بود که اینان چهره های شناخته شده جنبش کمونیستی ایران محسوب می شوند. اگر مخاطب، از سطح آگاهی کمتری از جنبش ایران برخوردار بود، ترجیحاً این توضیحات به افزایش آگاهی خواننده کمک می کرد. علاوه براین، همان گونه که در بالا نیز اشاره کردم من این رفقای عزیز جانفشان را متعلق به یک تشکیلات و سازمان نمی دانم چرا که این عزیزان ستارگان درخشان جنبش کمونیستی ایران و متعلق به همه کارگران و زحمتکشانی هستند که عاشقانه در این راه مبارزه کردند. پس من هیچ زمانی به خودم اجازه نمی دهم یک مجاهد را در این چهارچوب بگنجانم هر چند که برای او و مقاومتش در آن مقطع احترام قائل هستم .

-پ-

رفیق احمد همواره برای من عنصر مقاوم و مبارزی است. بدون شک رفیق احمد از نظرات من نسبت به خودش آگاه است . به نظر من او که در کوران مبارزه آبدیده شده و با تمام پافشاری روی اصول و مواضع خود ظرفیت پذیرش ایرادات و انتقادات رفقاییش را داشت(که امید وارم همچنان این خصوصیت را حفظ کرده باشد). چه آن زمان که در رابطه با قطعه شعری ساعتها با هم بحث می کردیم و چه زمانی که در خصوص مسائل تشکیلاتی، نظری و زندان با یکدیگر تبادل نظر می کردیم، در این رابطه هم نشان دهد که قادر به درک اشتباه برداشت خود می باشد.

این رفاقت برای من همواره ارزشمند و پر بها بوده و خواهد بود.

محمود خلیلی
سوم نوامبر 2007